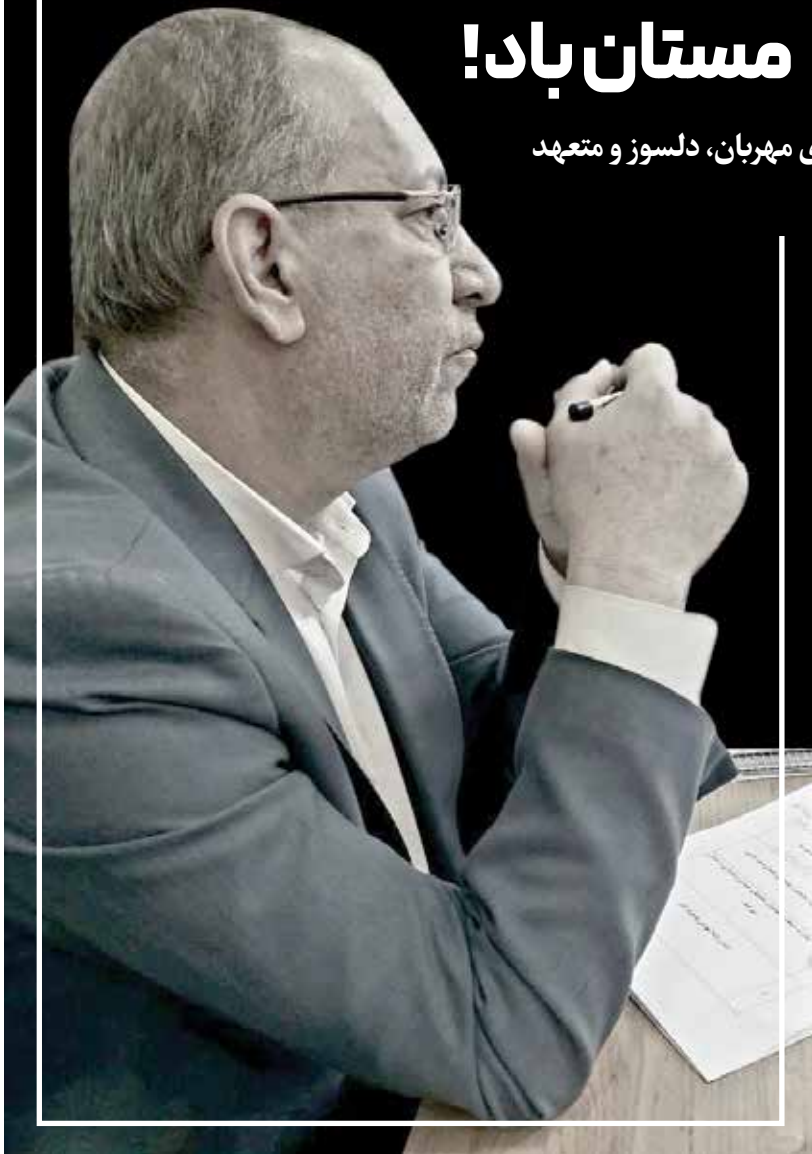


# نامشان زمره نیمه شب مستان باد!

در رثای مدیری مهربان، دلسوز و متعهد



ظهر روز جمعه ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۲ همه همکاران مجتمع آموزشی با شنیدن خبر فوت آقای منصور زارع بزرگ آبادی در حیرت و اندوه فرو رفتند. آقای زارع انسانی وارسته، مدیری متعهد و همراهی دلسوز بود. از این رو، وقتی در گروه مجازی مدرسه ما چالش «کاش مدیر من می دانست» مطرح شد، همکاران دبستان پسرانه ناحیه ۱ پاسخ هایی متفاوت از دیگران داشتند. پاسخ هایی در رثای مدیر تازه درگذشته شان که حاکی از حسرتی بر دل نشسته بود؛ حسرت از دست رفتن مدیری دلسوز، مهربان و متعهد که آرامش چهره اش برای معلم، دانش آموز و والدین فضایی امن ایجاد می کرد. برخی از این پاسخ ها را به اشتراک می گذاریم و یاد و خاطره ایشان را گرامی می داریم:

## مزگان علیزاده:

کاش مدیر من می دانست با شنیدن خبر درگذشتشان در چه بهت و حیرتی فرو رفتم و چه ناباورانه با این واقعیت روبه رو شدم که دیگر مدیر عزیز، فرهیخته، خوش فکر و توانمندمان در میان ما نیست. منتظر بودم آنچه شنیده ام، دروغی بیش نباشد. هراسان خودم را به منزلشان رساندم و پرچم سیاه را سردر خانه شان دیدم. از آن روز چیزی جز اشک، آه، حسرت و حیرت برآیم نمانده است. چقدر سرمایه های خوبمان را راحت از دست می دهیم!

کاش مدیر من می دانست چقدر برآیمان دردناک بود که این خبر را به دانش آموزان برسانیم. با همکاری اولیا و زمینه سازی های لازم، کم کم بچه ها هم فهمیدند که دیگر مدیرشان در این دنیا نیست. چه روزهای سختی بود! یکی از اولیای عزیز تعریف می کرد که چگونه فرزندش با شنیدن این خبر، در خلوت و جایی که فکر می کرد کسی صدایش را نمی شنود، با خدا درد دل می کرد و می گفت: «خدا یا تا به حال نشنیده بودم دانش آموزی بی مدیر شود!» شاید محمد هفت ساله نداند مرگ یعنی چه؛ ولی سهراب، دانش آموز کلاس ششمی مان می داند.

اما آن روز روی سکو ندیدمشان و در اتاقشان بسته بود. پس از ساعتی که در دفتر مدیر باز شد، به جای ایشان، عکسی با نواری سیاه و گل های گلایبول قرار گرفته بود. واژه های عرض تسلیت یکی پس از دیگری می آمدند؛ اما هیچ کدام ما را آرام نمی کرد.

اکنون، همه جا صحبت از خوب بودن مدیرمان هست و اگر بخواهیم او را کوتاه توصیف کنیم، باید بگوییم انسان وارسته ای بود که نیاز بچه ها و معلمان را می شناخت و چقدر گزیده کار بود. کسی بود که به ما آیین عشق ورزی و محبت آموخت. مدیر عزیزمان مردی دوستدار دانستن، متواضع، دلسوز دانش آموز و پشتیبان معلم بود که با مدیریت

به هر حال صبح روز شنبه همه با پوشش سیاه در مدرسه حاضر شدند. بچه ها غمگین بودند. ما معلمان نیز با لباس مشکی و با سوز دل به مدرسه آمدیم. انگار پله های ورودی مدرسه طولانی شده بودند. باهایمان سنگین بود و نمی توانستیم قدم برداریم. با نگاه هایی غم آلود به هم می گفتیم: «یتیم شدیم، بی یاور شدیم.» اشک می ریختیم. گریه مان نشان از دردی داشت که تحملش راحت نبود.

به یاد دارم مدیر عزیزمان همیشه زودتر از بقیه به روی گشاده روی سکوی مدرسه می ایستادند و به معلمان و دانش آموزان خوشامد می گفتند. همیشه در اتاقشان باز بود و با چهره ای خندان مشغول کار بودند؛

خوبش محیطی سالم، بدون استرس، بدون تبعیض و بدون ریا را در مدرسه ایجاد کرده بود. در نشریه مدرسه ما نیز گزیده‌هایی از صحبت‌ها و نشست‌های ایشان ماندگار شده است:

نشریه شماره چهارده در نشست با مدیران ایشان از معلمان تقدیر و تشکر کردند و این نشان از قدردان بودن و تواضع این مرد بزرگ است.

در شماره پانزده در نوشتاری تحت عنوان «معجزه انگیزه و مدیران اعجازگر» بسیار زیبا به راهکارهایی برای افزایش انگیزه معلمان پرداختند که حاکی از روحیه بزرگ و اندیشمندانه ایشان است.

در شماره هجده در میزگرد معلمان که بنده هم حضور داشتم، ایشان چه زیبا از حال خوب بچه‌ها صحبت می‌کردند. در قسمت دوم همین میزگرد که حضور ایشان نیز باعث گرمی محفل ما بود، سخنان ارزشمندی بیان شد که از شما تقاضا دارم حتماً مطالعه بفرمایید.

کاش مدیر می دانست که با نبودنش برای بار دوم بی‌پدری را حس کرده‌ام. هم‌اکنون که دست به قلم برده‌ام، نزدیک به ۱۱۵ روز است که او در کنارمان نیست و ما اصلاً به نبودنش عادت نکرده‌ایم. هر چقدر بیشتر می‌گذرد، می‌فهمیم برای این حجم از دل‌تنگی برنامه‌ریزی نکرده و تسکینی کنار نگذاشته بودیم. حال که ما با دست دادنش اسیر این خزان شده‌ایم، تنها آرزویمان این است که بهاری ابدی برایشان سر رسیده باشد و وجودش در آرامشی بی‌پایان به سر برد.

کاش مدیر می دانست که در ایثار او گله کرده‌ام، از این رفتن بی‌موقعش از دنیا گله کرده‌ام؛ اما پاسخی نگرفته‌ام و همچنان منتظر جوابی از او هستم.

کاش مدیر می دانست که حضورش را در جای جای مدرسه و در تمام جلسات و کارگاه‌ها حس می‌کنم. مسیر دور خانه به مدرسه را تحمل می‌کنم و همچنان با عشق به مدرسه می‌روم و او مثل همیشه در کنار ایستگاه ورودی مدرسه ایستاده است و باز می‌گویم: «سلام مدیر مهربانم» و هنگام خداحافظی می‌ایستم و هنوز دلم نمی‌آید بگویم: «خداحافظ مدیر مهربانم».

#### فاطمه پارسایان:

منصفانه نیست که بگویم کاش مدیر می دانست؛ چون مدیر عزیز ما تقریباً همه آنچه را در ارتباط با ما بود، می‌دانست و درک می‌کرد و به همین دلیل این‌گونه پدران به همه ما رفتار می‌کرد.

کاش مدیر می دانست که چقدر دل‌مان

برایشان تنگ شده است. ایشان یک مدیر به تمام معنا بودند.

کاش مدیر می دانست که چقدر مادر مدرسه، به واسطه رفتار ایشان، آرامش و امنیت داشتیم. این برای یک معلم همه چیز است. همین آرامش و امنیت را به دانش‌آموزانمان هم منتقل می‌کردیم. چه حس خوب و قوت قلبی بود وقتی ایشان با تمام وجود حمایتان می‌کردند و پشتمان می‌ایستادند.

کاش مدیر می دانست چقدر دل‌نشین بود و چه انرژی‌ای دریافت می‌کردیم وقتی هر صبح، جلوی سکوی مدرسه با لبخندی از ته دل، به یکایکمان صبح بخیر و خوشامد می‌گفتند و روز خوبی را برایشان آرزو می‌کردند. کاش مدیر می دانست گاهی که می‌آمدند و بر صندلی بچه‌ها تکیه می‌زدند، سر صحبتی باز می‌کردند و جوایای احوالمان می‌شدند و پای درد دل‌مان می‌نشستند، چه حس خوبی را به ما منتقل می‌کردند.

کاش مدیر می دانست وقتی زنگ خانه خورده بود و هنوز در کلاس مشغول کاری بودیم، خسته‌نباشیدگفتن‌های دل‌نشینشان همه خستگی روزمان را می‌شست و می‌برد. کاش مدیر می دانست که برای همه ما آسوه صبر و شکیبایی بودند. هیچ‌وقت از ایشان رفتار نادرستی در طول این سال‌ها ندیده‌ایم و در ذهنمان به جز انسانیت، واژه دیگری از ایشان بر جای نمانده است؛ چون مدیران فردی بودند که در همه کارها و رفتارشان صداقت داشتند، با همه یک جور بودند و به‌گونه‌ای با هر کدامان رفتار می‌کردند که گویا ما بهترینیم. یکرنگ بودند. ظاهر و باطنشان یکی بود، همدل بودند و این عالی بود.

#### مهدی ابدی:

نام نیکو گر بماند ز آدمی/ به کزو ماند سرای زرنگار

کاش مدیران می‌دانستند که ایشان برایمان الگوی صبوری، صداقت و

راستگویی بودند و به ما آموختند مدیریت تنها یک سمت سازمانی نیست؛ بلکه مدیریت

شامل انسانیت، نوع دوستی، همدردی، همراهی، رفاقت، خوشرویی، سخاوتمندی، خوش خلقی، مهربانی و... نیز هست. از ایشان آموخته‌ایم به‌گونه‌ای زندگی کنیم که با آمدنمان چیزی به این دنیا اضافه شود و با رفتنمان چیزی از دنیا کم شود. نیامده‌ایم که جمع کنیم، آمده‌ایم که ایمان، عشق و دوستی را ببخشیم و غنی برویم.

همه همکاران از معاون تا خدمتگزار، همچنین والدین و دانش‌آموزان برای ایشان عزیز بودند و وقتی رفتند یک مرد نیک از مردان نیک روزگار کم شد و همه برایشان داغدار شدیم. روح مدیر مهربانمان شاد و قرین رحمت الهی باد!

#### هادی رضائی:

کاش مدیر می دانست...!

این پرسش برای ما همکاران دبستان پسرانه ناحیه یک کمی متفاوت است؛ چراکه چندی پیش مدیر عزیزمان را از دست داده‌ایم. پادشاهان را گرمی می‌داریم.

کاش مدیر می دانست اینکه خودش به‌شخصه در امور مشارکت داشت، چقدر حس تعلق و وابستگی را قوت می‌بخشید.

کاش مدیر می دانست گاهی که کارهایی را انجام می‌داد که وظیفه‌اش نبود، ما درک می‌کردیم و می‌فهمیدیم که او فقط و فقط از سر دلسوزی و محبت آن کار را انجام داده است.

کاش مدیر می دانست از ایشان چیزهای زیادی از جمله خوبی‌کردن به دیگران را آموخته‌ام و اکنون با تمام توانم تلاش می‌کنم مصمم‌تر از قبل به وظایفم عمل کنم. و در پایان، فرصت برای «ای کاش‌ها» واقعاً کوتاه است؛ قدردان یکدیگر باشیم! □

